

## قطعاتی از کتاب «حکایت‌هایی از زندگی آیت‌الله طالقانی»

گردآوری «شعبانعلی لامعی»

- ❑ مهندس بازرگان: طالقانی عاری از عصبیت و قشری‌گری بود؛ و بی هیچ واهمه‌ای با افکار و آرای تمامی انسان‌های صالح جهان برخورد صحیح می‌نمود. او مصداق توصیف قرآن بود، که پس از شنیدن همه‌ی سخنان، از بهترین‌شان پیروی می‌کرد. طالقانی «اکراه در دین» را، در خویش نیز کشته بود.
- ❑ مردمی که یک فرد و یا یک دسته‌ی بی‌پروا، این‌گونه بر او حکومت و ستم نمایند، آیا روی صلاح و سعادت خواهند دید؟! آیا نباید بیشتر نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده‌های خودخواهانه متوجه نمود؟
- ❑ همیشه می‌گفت: «برای اصلاح مردم باید وجوه مثبت آن‌ها را تقویت کرد.» همواره تلاش می‌کرد وجوه مشترک بین انسان‌ها را مدنظر قرار دهد، نه نقاط «تفرق» آن‌ها را.
- ❑ آیت‌الله سید محمود طالقانی می‌گفت: «طلبه بودم، پدرم به من قول داد قالیچه کوچکی را که در خانه داشت برای فرش حجره‌ام در قم به من بدهد. به تهران آمدم و دیدم که قالیچه نیست. پرسیدم چه شد؟ پدر با خونسردی گفت: یکی از اهالی طالقانی احتیاج داشت قالیچه را دادم به او؛ زیرا او از تو مستحق‌تر بود».
- ❑ بعد از فوت پدر روحانیون وقت به آقا سید محمود پیشنهاد امام جماعتی مسجد پدرش را می‌کنند. ولی او می‌گوید: این کار برای من زود است. شما احتیاج به یک نفر ریش سفید دارید و من شایستگی این کار را ندارم. سپس خصوصی به برادرش می‌گوید «آدم» نباید اسلام و برنامه مبارزه‌اش را در محدوده خانه و یک مسجد آن هم در یک محل کوچکی محدود کند. من کارهای مهمتری دارم، الان باید درس بخوانم و برنامه‌هایی دارم که باید انجام دهم.
- ❑ مرحوم مطهری صریحاً می‌گوید: «پایه‌گذار آشنایی نسل جوان به دین و اسلام نه من هستم و نه شریعتی؛ بلکه پایه‌گذار، طالقانی و بازرگان هستند که این راه را باز کردند و ما بعدها به دنبال آن‌ها حرکت کردیم.»

□ می‌گفت: «آقایان در زندان، پست و میز بین خود تقسیم می‌کردند و در این خواب و خیال شیرین گاهی کارشان به دعا می‌کشید. جالب این که یکی از دکترهای عالی مقام حساب و کتاب مطبش را می‌رسید و فریادش از عدم حضورش در مطب و درآمد روزانه بلند بود و این در حالی بود که مبارزین جوان برای رشد خود برنامه ریخته و خود را آماده می‌نمودند.»

□ در سال ۴۱ بعد از زلزله بویین زهرا من از ایشان پرسیدم که آقا قضیه چیست که خدا همه عذاب‌ها را برای مردم فقیر می‌فرستد و زلزله متوجه مردم محروم است؟ جمله‌ای گفتند که واقعاً جهت زندگی مرا عوض کرد و حتی بیان آن هم گستاخی و جرأت می‌خواهد. ایشان گفتند: «خطاب خدا در قرآن به توده‌هاست و این توده‌ها هستند که باید قیام کنند و جلوی ظلم را بگیرند و عذاب خدا هم برای این می‌آید. اگر این‌ها قیام کرده بودند و شاه را سرنگون کرده بودند، شاید زلزله آن‌ها را نمی‌بلعید!»

□ می‌شمی: در سال ۱۳۴۰ یک زلزله شدید در بویین زهرا اتفاق افتاد که ده هزار نفر از هموطنان یک شبه دارفانی را وداع گفتند. بعد نهضت آزادی از مردم استمداد کمک کرد که دهکده حسین آباد را بسازد. دانشجویانی مثل شهید بدیع زادگان چاه می‌کنند و خاک‌ها روی سرشان ریخته شد تا این مجموعه مسکونی ساخته شد. یک روز جمعه بود که مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم مهندس بازرگان با دو اتوبوس جهت افتتاح رفتند، نماز ظهر را ایشان خواندند. بعد که مراسم تمام شد، داخل اتوبوس نشسته بودیم و از جاده شوسه‌ای به طرف تهران می‌آمدیم. ایشان هم ردیف اول نشسته بودند و من ردیف سوم. از وسط جاده یک آب باریکه‌ای روان بود. وقتی ماشین از روی آن رد شد این چوبک را خراب کرد. یک دفعه مرحوم آیت‌الله طالقانی به راننده ایست داد و سپس به پایین پرید بعد مرحوم مهندس بازرگان رفت و ما هم پیاده شدیم و دیدیم که با دست‌هایشان دارند خاک‌ها را جمع می‌کنند تا جریان آب ادامه پیدا کند و خسارتی به دهقانان مستضعف نرسد.

□ آیت‌الله طالقانی: از خصایص قرآن و درک قرآنی، که شاید کمتر ما توجه داشته باشیم این است که بعضی از مسایل و حقایق قرآن در ضمن حرکت برای انسان تبیین می‌شود نه نشستن در یک گوشه‌ای و این تفسیر و این بیان و آن بیان این اظهار را دیدن و این‌ها را جمع کردن.

□ آیت‌الله طالقانی: مگر ما در مشروطیت، قانون اساسی را هفتاد و چند سال پیش نوشتیم؛ چقدر مترقی، غیر از چند قسمت، همه مسایل زنده، ولی چه شد؟ برای این که همین قدر که قانون اساسی تدوین شد توده انقلابی

مردم خیال کردند کار تمام شده است، رفتند دنبال زندگی شان. دو مرتبه همان‌هایی که اطرافیان دربار محمد علی شاه و قاجاریه بودند و اشراف و طبقات آمدند در مجلس، بعد هم از وسط این‌ها رضاخان بیرون آمد!

□ اعظم طالقانی: ملاقات زندان گاهی چند ساعت به طول می‌انجامد. بحث می‌شد، از تاریخ، قرآن، نهج البلاغه و مسایل روز گاهی موقع ظهر ملاقات داشتیم. غذایش را در دست می‌گرفت و برای ما می‌آورد همیشه می‌گفت به این دلیل اصرار دارم زیاد ملاقات کنم تا از حال زن‌های زندان مطلع شوم، چیزی احتیاج دارید بیاورم. هر چه از بیرون می‌آوردند می‌گفت: «ببر برای زنان زندانی». همواره به فکر مطالعه ما بود و به خواندن روزنامه و کتاب سفارش می‌کرد: «مطالعه کن، معلم خوبی باش، برای پول کار نکن.»

□ حجة الاسلام محمد تقی حسینی: آیت‌الله طالقانی دوران تبعید را در زابل می‌گذراندند. در همان ایام، زمینی را در اختیار ما گذاشته بودند و ما مردد بودیم که در آن مدرسه بسازیم یا مسجد؟ که آقا رهنمود دادند و گفتند: «از زمین برای ساختن مدرسه برای خانم‌ها استفاده کنید و در آن خانم‌ها را با اسلام راستین آشنا کنید. بودجه و معلم آن را هم من تأمین می‌کنم.»

□ من در طول این چهل سال ندیدم حساب خمس کسی را بکند و پولش را بگیرد؛ به طرف می‌گفت برو این پول را فلان مدرسه خرج کن یا فلان خانواده را رو به راه کن. پول سهم امام را سفارش می‌کرد که به دست هر کسی ندهید وظیفه‌تان است که شخصاً نظارت کنید یک ریالی که در راه خدا می‌دهید باید به طور کامل در راه خلق مصرف شود.

□ مدت اقامت طالقانی در تبعیدگاه بافت کرمان به یک سال نزدیک می‌شود. یک روز هنگامی که در بیابان‌های شهر قدم می‌زند به شخصی بر می‌خورد که مشغول کندن زمین است. او با دیدن لباس پدر می‌گوید: «آقا سید برای من یک فال بگیر!» پدر بدون این که از ناآگاهی مرد کارگر عصبانی بشود، تسبیحش را از جیب بیرون آورده و به عنوان این که فال او را گرفته، می‌گوید: «تو همیشه در این دخمه جان خواهی کند و عرق خواهی ریخت و در همین چاله‌ای که خودت با زحمت کنده‌ای خواهی مرد!» (اگر عقل و فکرت را به کار نیندازی، از خرافات دست نکشی و مسبب رنج و فقرت را نشناسی همیشه بدبخت خواهی ماند.) مرد از این فال بینی عالمانه و طنزگونه جا می‌خورد و عصبانی می‌شود ولی «آقا» در کنار او نشسته از زندگی او می‌پرسد و با علاقه به درد دل‌هایش گوش می‌دهد و مرد با «آقا» دوست می‌شود.

□ می‌گفت: «کتاب‌های گوناگون بخوانید تا بتوانید برداشت واقعی داشته باشید»؛ همان طور که در مراسم تجلیل از دکتر شریعتی گفتند: «کسی آمد خدمت حضرت صادق (ع) و عرض کرد: یابن رسول الله «هَلَكْتُ»، من سقوط کردم هلاک شدم. امام فرمود: «برای چه هلاک شدی؟» - حالا اگر چنین آدمی می‌آمد پیش امثال ما، دستور می‌دادیم کاسه کوزه‌اش را از در بیرون بریزند - گفت: یابن رسول الله من در وجود خدا شک کردم. امام به جای اینکه تکفیرش کند و او را از خود براند، فرمود: «نه، هلاک نشدی. الله اکبر هذا هُوَ أَوَّلُ الْيَقِينِ». این آغاز حرکت یقینی توست. آن خدایی که تو می‌شناختی، یک خدای تخیلی بود ذهن تو آن را ساخته بود؛ بتی بود که اسمش را خدا گذاشته بودی؛ معلول فکر تو بود و متأثر از ذهنیات تو بود؛ نه کمال مطلق و خدای زمین و آسمان و خدای حکیم و علیم و قدیر و قادر و مطلق و اراده مطلق. آن‌هایی که در خدا شک می‌کنند و دنبال مکتب‌های دیگر می‌روند، آن خدایی را ترک می‌کنند که محصول و معلول ذهن آن‌هاست، آن خدایی که تخیلی است؛ آن همان خدایی است که در ذهن او ساخته شده است. آن کسی که شک می‌کند و در شک می‌ماند یک انسانی است که دچار ضعف فکری است و قدرت فکری ندارد که از این شک نجات یابد. اولین حرکت فکری در انسان این است که شک بکند و در پی شک به دنبال تحقیق برود و به یقین برسد. »

□ می‌گوید: همین کاخ‌ها، همین زر و زیورهاست که عذاب می‌شود عذاب خود خواسته است. عذاب و بلا را خود ما انسان‌ها می‌سازیم همین انباشت ثروت را که داریم هراس داریم. پلیس استخدام می‌کنیم؛ برای حفاظت و حراست آن ارتش درست می‌کنیم که ثروت‌مان را فقرا از بین نبرند؛ این واقعاً یک عذاب است.

□ **اثر فکری و اخلاقی «بسم الله»:** قرآن که یگانه کتاب توحید و برای آخرین تکامل فکری بشر است، سوره‌هایش با «بسم الله» آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستورهایش از مبدأ حق و از مظهر رحمت است. (جز سوره توبه که آیتش نماینده قهر و خشم بر مردم لجوج کینه ورز با حق و خیر و اعلام قطع رابطه رحمت با آن‌ها است). دستور گفتن این کلمه برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند تا انسان همه جهان و هر عملی را از نظر توحید بنگرد و از پراکندگی فکری به سوی وحدت و ارتباط گراید. بزرگان دین گفته‌اند هر عملی که با «بسم الله» آغاز نگردد، بریده و ناقص است. بشر که خود را در این جهان و در برابر عوامل و مناظر آن ناتوان می‌بیند، خواه ناخواه پناه و ملجایی می‌جوید و چون از نتایج اعمال خود بی‌خبر و در هراس است، توجه به قدرتی می‌نماید تا دل خود را مطمئن دارد و از اضطراب در اقدام، خود را برهاند. همه ملل، کارهای مهم را به نام خدایان و ارباب انواع و سلاطین آغاز می‌نمودند. قرآن انسان را تعلیم می‌دهد که به نام خداوند

رحمان و رحیم آغاز نماید و فکر خود را به او پیوند دهد، تا از پراکندگی برهد نگرانی به خود راه ندهد، در اقدام به هر عملی، قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و به کار برد.

□ **صراط، راه تکامل به مبدأ کمال:** از امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» آمده: «آن توفیق که در گذشته روزگار ما را به اطاعت تو داشته پیوسته دار تا در آینده عمر هم، تو را اطاعت نماییم. از امام صادق (ع): در این باره «یعنی ما را به ملازمت راهی راهنمایی نما، که به دوستی و بهشت رساند و از هواها و آراییی که ما را دچار رنج و فنا می گرداند باز دار». چنانچه از این دو روایت بر می آید مقصود از طلب هدایت دوام اطاعت و خودداری از هواها و آراییی است که به صورت دین در می آید و موجب انحراف از صراط مستقیم می شود؛ چه، رنگ و صورت غرور انگیز انحراف های دینی، خطرش از بی دینی بیشتر است. در چند روایت دیگر نیز «صراط مستقیم»، امیرالمؤمنین، ائمه هدی و معرفت آنان است. چون نمونه کامل عقل مستقل ایمانی و فضایل خلقی و روش عالی عمل این ها هستند، شناسایی و خُلق و عملشان انسان را از هر انحراف و لغزشی باز می دارد، و نظر داشتن به سمت حرکت شان، به سوی صراط هدایت پیش می برد. چنان که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۹۶ نهج البلاغه می گوید: [...] از مضمون دیگر آیات و روایات چنین می فهمیم که صراط را حقیقت و واقعیتی است که همان راه تکامل و قرب به مبدأ کمال است و به حسب عوالم و مراتب ادراک بشری، به صورت ها و تعبیرات مختلف درآمده است.

□ **آیت الله طالقانی:** همه ما مردنی هستیم همه ما می میریم؛ کاری کنیم که در این بستر تاریخ نگویند فلان گروه خیانت کرد، حرکت را متوقف کرد، انقلاب را منحرف کرد، فلان جمعیت چنان کرد. عمر ما در مقابل تاریخ چیزی نیست باید خدا را در نظر داشته باشیم، وجدان عمومی را در نظر داشته باشیم.

□ «روزه مکتوب (واجب) باید در روزهای محدود و معدودی از سال باشد نه همیشه و نه پراکنده تا همه با هم از آغاز تا انجام آن روزها را روزه بدارید و به صورت عادات شبانه روز باشد و بندهای شهوات پست را که دام های شیطانی است از میان بردارید». مانند داستان کبوتر طوق دار که در کلیله و دمنه آمده: «چون دید کبوتران دوراندیشی و نصیحت او را نپذیرفتند و به هوای دانه به سوی دام فرود آمدند و گرفتار شدند گفت: بال و پر زدن در میان طناب های دام جز فرسودگی و به هم پیچیدگی و آنگاه افتادن به دست صیاد، حاصلی ندارد. باید سمت گیری نمایید و با هم در آن جهت به حرکت و پرواز درآیید تا شاید دام را از جا برکنید و آزاد شوید.»

□ **جهاد چیست؟** این معنای جهاد اسلامی است؛ یعنی کوشش برای حق «وَقَاتِلُواهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ»، (انفال، ۳۹) با دشمن نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین، همه، دین خدا گردد. این همان فی سبیل «الله» است که دو جنبهٔ اثبات و نفی دارد بجنگید، برای چه بجنگید؟ یکی این که صدای حق و مطلب حق را به مردم دنیا برسانید. دیگر این که مانع‌های حیات بشری را از میان بردارید آن قدرت‌ها و طبقاتی که در مقابل حقوق مردم ایستادگی می‌کنند و روپوشی و سرپوشی روی افکار و حقوق عمومی‌اند، آن‌ها را بردارید مردم را از این فضاهاى اختناق‌آور آزادشان کنید تا با خدا و مبدأ عالم آشنا شوند. آن قدرت‌های متمرکزی که مردم ضعیف را می‌فریبند، به جان هم می‌اندازند، از حق، و آدم پرستی به خلق سوق می‌دهند از توحید به شرک و بت پرستی و چوب پرستی و منحرف می‌کنند؛ تا این فتنه‌ها از راه تکامل بشر از میان برداشته شود، تا طبقات مخصوصی که سرمایه‌های مردم را برای شهوات‌شان به کار می‌برند، و حقوق میلیون‌ها نفر از مردم را مثل امپراتوری‌های روم و ایران - پایمال می‌کنند، از بین بروند. قربانی و فداکاری در راه خدا، کامل‌ترین مقام انسان و برترین راه برای از میان بردن مزاحمین راه حق و عدل است. با این جنگ در راه خدا (جهاد) است که می‌توان جنگ‌های اقتصادی و مادی را از میان برد و در زمین حق و عدل را مستقر ساخت.

□ **مجاهد کیست؟** مردی از پیغمبر اکرم (ص) پرسید یا رسول الله فردی می‌رود به میدان جهاد برای این که غنیمتی به دستش بیاید. حضرت سه بار فرمود: «اجری نزد خدا ندارد!» دیگری پرسید که کسی به جنگ می‌رود برای این که شجاعت خود را بیازماید، می‌رود برای این که مردم ببینند و شهرتی پیدا بکند. آیا مجاهد فی سبیل الله است؟ فرمود: «نه» عرض کرد پس مجاهد فی سبیل الله کیست؟ فرمود: آن کسی است که جهاد کند تا این که اراده خدا بالا بیاید و حاکم بر اراده‌ها شود، این همان راه خداست. این معنای جهاد در اسلام است.

□ **جهاد برای مالیات!** مسلمانان بعد از صدر اوّل اسلام منحرف شدند. در زمان خلفای اموی همان‌طوری که اسلام همه چیزش مسخ شد، جهادش هم مسخ شد. [...] زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، خواست اصلاحاتی بکند. مخالفت‌ها با او برخاست. یکی از والیان برای او نوشت: این مردم دسته دسته می‌آیند مسلمان می‌شوند برای این که خراج یا جزیه (مالیات) ندهند. اجازه بده ما اسلام این‌ها را قبول نکنیم تا این که جزیه بگیریم. عمر بن عبدالعزیز مامورش را می‌فرستد و می‌نویسد: با تازیانه بر سر آن والی پول‌پرست بزن. خداوند محمّد (ص) را برانگیخت برای این که هادی خلق باشد نه این که خراج‌گیرنده از مردم باشد. از مصر نوشتند: این قبطی‌ها مسلمان می‌شوند برای این که خراج ندهند. دستور بدهید ما این‌ها را «ختنه» کنیم. وقتی حاضر به ختنه

نشدند، از آنان خراج و باج بگیریم. باز مأمور خود را فرستاد و نوشت: خداوند حضرت محمد را فرستاد برای خاتمه انبیاء، نفرستاد برای ختنه بندگان. این شده بود طرز فتوحات اسلامی!

□ اگر در کشورهای دیگر اسلامی هم آرای مردم تا حدی دخیل در قوای مقننه و اجراییه شده است، این قسمتی از اسلام و قسمتی از مکتب‌های دیگر است. ولی ایده‌ای که ما داریم مجتمع اسلامی خالص است که با معیارهای مترقی قرآن و آرای همه مردم شکل بگیرد و ما هم شعارمان همین است که توده‌های مظلوم را باید نجات داد. بعد که به مرحله اثبات رسید یعنی تأسیس حکومت اسلامی که بر مبنای آزادی و دموکراسی است دیگران هم می‌توانند آزاد باشند؛ هم در گفتن و هم در تشکیلات‌شان (مصاحبه با خبر نگاران، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷).

□ ما چه می‌خواهیم؟ ما چه می‌خواهیم، ما چه می‌گوییم؟ آیا غیر از عدالت اجتماعی و آزادی و غیر از کوتاه شدن دست عوامل استعمار و استثمار؟ آیا این مسائل در اسلام ما و در قرآن ما نیست؟ یا نمی‌خواهیم بفهمیم که هست؟ یا نمی‌دانیم که هست؟ اسلامی که ما می‌شناسیم، اسلامی که از متن قرآن و از سنت پیغمبر سرچشمه گرفته، هیچ‌گونه آزادی‌ای را محدود نمی‌کند. هر جمعیتی که بخواهد آزادی مردم را در انتقاد و بحث محدود کند، اسلام را نشناخته. [از سخنرانی در میدان بهارستان، ۳۰ تیر ماه ۱۳۵۸]

□ قسط چیست؟ خبرنگار: آیا در جمهوری اسلامی بهره‌برداری از سرمایه - چنان که در سیستم سرمایه‌داری متداول است - مجاز است یا خیر؟ آیت‌الله طالقانی: خیر در اسلام نه استثمار هست نه استعمار. هر کس به اندازه کارش و زحمتش و هرکس هم در جای خودش و به اندازه استعدادش بهره می‌برد. این همان معنای قسط است که مسلمانان موظفند اقامه قسط کنند. قسط یعنی چه؟ قسط یعنی حق هر کس را به او دادن قسط یعنی هر کس را در جای خود قرار دادن، قسط یعنی ثمره کار فکر هر کسی را به خودش برگرداندن، قسط یعنی نفی استثمار و استعمار، نفی بهره‌کشی انسان از انسان که بدترین پدیده در جوامع بشری است. از ابتدای تاریخ بشر که خدا او را آزاد و متفکر آفریده، تا از منابع طبیعی بهره‌مند بشود و منابع طبیعی را مسخر کند، افراد خودش را استثمار می‌کند و هنوز در دنیا ریشه دارد. در بعضی کشورها استثمارگر خود دولت‌ها هستند، احزاب هستند و در بعضی کشورها، گروه‌ها هستند. پس ما سه شعار داریم: نفی استعمار، نفی استبداد به هر صورت، نفی استثمار. این سه، اساس این حرکت اجتماعی و انقلاب ماست. مسأله قسط در ادیان و در اسلام آن قدر مهم است که کسانی که حتی سروکار با دین ندارند، اگر صادقانه قیام به قسط کنند قرآن از آن‌ها تمجید کرده: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمُ الْإِيمَ». (آل عمران، ۲۱) آن‌هایی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و آن‌هایی که عاملین به قسط را می‌کشند به عذابی

دردناک بشارت ده. کسانی که به تعبیرات قرآن دانایانند، از تکرار «وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» متوجه‌اند که یک گروه دیگری هستند. مردمی که ندای انبیا را نشنیدند و یا نفهمیدند، اگر در راه قسط حرکت کنند، قرآن قاتلین این‌ها را در ردیف قاتلین انبیا قرار داده؛ این «سعه صدر» اسلام است. [از مصاحبه ۱۷ بهمن ۵۷ و سخنرانی سی‌ام تیر ۵۸]

□ **حج چیست؟ حج یعنی چه؟** یعنی برگشتن مردم به فطرت اولین و آنچه انبیا می‌خواستند؛ یعنی اجتماع توحیدی اجتماعی که همه مردم در اطراف یک محور حرکت کنند و امتیازات الغاء بشود و آنچه که مردم را از هم جدا کرده و فاصله ایجاد کرده است، از بین برود. یعنی همه در یک محور حرکت کنند یک شعار داشته باشند دیوارهای امتیازات لباس و ساختمان از میان برداشته شود و انسانی که خود را در لباس و عناوین و ساختمان و نژاد فراموش کرده همه از میان برود و انسان به خود برگردد؛ یعنی به خدا برگردد. چنین اجتماع و اندیشه نمونه‌ای خواه و ناخواه باید به تدریج در دنیا گسترش پیدا کند. حج اعمال و مناسکی است که مراحل پیوسته عبادت خدا و راه تکمیل ایمان و اخلاق می‌باشد. حج با مخاطرات فراوان همراه است و مبنایش هم همین است که این معبد و قبله عمومی مسلمانان در آن دره‌ی گرم و سوزان و بد آب و هوا قرار گیرد. این تحقق و عملی شدن وحدت و رفع امتیازات و اختلافات است که همه طبقات از بالا و پایین سیاه و سفید غنی و فقیر به یک زمان و در یک سطح می‌گویند: «الله اکبر». این وضع آرزوی بشریت را (مبنی بر وحدت و صلح و صفا) تحقق بخشیده است. چون احرام پوشیدیم بچه آدم و بنده خدا می‌شویم. پس از آن طواف و سعی است که گویا رمز تغییر محور فکر و اندیشه و عمل می‌باشد تا از محور خودپرستی و مال‌پرستی به سوی خدا و حق‌پرستی برگردد. «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، (تین، ۳) سوگند به این شهر امن و بی‌ترس و هراس. منشأ امنیت آن شهر، کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی آن بوده و کعبه با آداب و احکامش صورت تمثیل و تبلور یافته توحید ابراهیم و الهام بخش آن می‌باشد. پس دعوت‌ها و شریعت‌های پیامبران دیگر همان توحید ابراهیم را شرح و بیان نموده است؛ تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات صفات و اراده خداوند ایمان آوردند و دعوت ابراهیم را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و رحمت و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدأ تشریح و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است.

□ **سلام بر تو ای علی (ع):** [در این مملکت] شب و روز باید کلمات علی (ع)، زندگی علی، رفتار علی، سیره علی در مقابل چشم ما باشد. رفتار مخالفین را ملاحظه کنید! در هیچ جنگی برای حمله به صف مخالف، آغازکننده نبود. وقتی حمله می‌آوردند، کشتار می‌کردند می‌فرمود: «حالا باید از خودمان دفاع کنیم.» جنگ‌هایش دفاعی



بود. آیا نباید برای ما مسلمان‌ها سرمشقی باشد که به هر کس تهاجم نکنیم؟ مظهر اسلام علی (ع) است و علی میزان اعمال است. نمی‌تواند به هر وسیله‌ای که هدف ادامه حکومت است دست بزند. سیاست اسلام، سیاست صداقت و صراحت است. با صراحت گفت و پای مطالبش ایستاد فرمود: من اگر بخواهم مثل معاویه دروغ بگویم و فریب بدهم از معاویه سیاستمدارترم ولی راه من این نیست. ما با این خون‌ها اجازه نخواهیم داد که افراد فرصت‌طلب، خودخواه، وابسته به دیگران و خارج از مرز بخواهند مسیر انقلاب ما را منحرف کنند. آن رازهای دل علی (ع) که در فضا و در گوشه‌ها منعکس شد و فهمیده نشد، روزگار از روی آن‌ها پرده برمی‌دارد آن وقت جای علی را خالی خواهید دید، و علی را خواهید شناخت. سلام بر تو ای علی (ع) ای بزرگ مرد عالم، ای چشم بینای انسانیت، ای وجدان هشیار آدمیت! از خدا بخواهید که بتوانید «علی‌وار زندگی کنید، علی‌وار بمیرید. [...]»

□ مثل ما مسلمان نشوی سنگین تری: آیت‌الله منتظری: یکی از دوستان نقل می‌کرد که من در مسجد هدایت بودم. شخصی آمد به آقای طالقانی گفت: آقا من آمده‌ام پیش شما مسلمان بشوم. «آقا» پرسید: «مگر تو تا به حال چه بودی که می‌خواهی مسلمان شوی؟» جواب داد بهایی بودم، حالا آمده‌ام مسلمان شوم. ایشان گفتند: «همان طور بهایی باشی بهتر است». آن فرد جا خورد و متعجب شد! «آقا» گفتند: «بین اگر می‌خواهی مثل ما مسلمان‌ها، مسلمان شوی، بهتر است همان‌طور بهایی بمانی؛ اما اگر واقعاً می‌خواهی مسلمان باشی، مسلمان حقیقی شو.»

□ احسان شریعتی: همه جا مسجد اوست که یادش در همه قلب‌هاست؛ چراکه طالقانی قلب تاریخ ماست و قلب انقلاب ما که سراج منیر راه سید جمال‌ها و اقبال‌ها و راه انبیاست. او شهید است. اما نه در مرگ با گلوله که در زیستن شهید بود و در چگونگی زیستن شاهد زنده همه شهیدان. اما به راستی طالقانی که بود؟ و چه کرد؟

۱. معلم قرآن؛ گاه می‌شود که نام کتابی داستان زندگی مؤلف اوست، آن چنان که قصه زندگی او، تعریف وجودی شخصیتش «پرتوی از قرآن» بود. و عجباً، که «پرتوی از قرآن» در ظلمت خاموشی و غریب زندان نگاشته شد! در شرایطی که به گفته خود او «به هیچ مدرکی در نگاشتن این کتاب دسترسی نداشته و مانند زنده‌ای در میان قبر به سر می‌برد!» و این چنین نام طالقانی مترادف با قرآن در عصر ماست.

۲. قامت استقامت؛ طالقانی اسطوره مقاومت قرن ماست. مردی که قریب بیست سال از عمرش را در زندان بسر برده است. سینه‌اش در زیر شکنجه مالا مال از عشق به خداوند و به خلق بود، زبانش همواره به «رَبِّ

السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» مترنم بود. (یوسف ۳۳)، (ای پروردگار من زندان برای من دوست داشتنی‌تر است، از آنچه مرا به آن دعوت می‌کنند.)

۳. به گفته مهندس بازرگان: «طالقانی عاری از عصبیت و قشری‌گری بود و بی هیچ واهمه‌ای از منزوی شدن در میان سنخ اجتماعی خویش، با افکار و آرای تمامی انسان‌های صالح جهان برخورد صحیح می‌نمود و به مصداق: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، (نحل، ۱۲۵)، پس از شنیدن سخنی، از بهتری‌شان پیروی می‌کرد و اگر در دین را نیز در خویش کشته بود.»

۴. مظهر وحدت اصولی؛ همه صحبت از وحدت می‌کنند، اما طالقانی با عمل خود نشان داد. وحدتی که طالقانی تجلی آن بود با نیم قرن فتنه و آزمایش و ابتلای بلای مبین محک خورده بود. طالقانی در دل هر ایرانی، محمود و محبوب بود، چرا که سنگر اصلی طالقانی «قلب»‌های اینان بود.

۵. طراح نظام شورایی؛ طالقانی به مصداق: «كُونُوا رَبَّانِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران، ۷۹) آموزگار نظام شورایی است: «صد بار گفتم که مسأله شورا از اساسی‌ترین مسایل اسلامی است.»

□ فریب وعده نان و آب را نخورید: قرآن می‌گوید گول نخورید؛ آن کسی که وعده آب و نان می‌دهد، دلسوز بشر نیست. بلکه کسی که آزادی انسان را می‌خواهد، طرفدار حیات و زندگی واقعی انسان است. انسان می‌خواهد آزاد نفس بکشد، آزاد زندگی کند و در مقدرات زندگی خودش مؤثر باشد.

□ آقایان طلاب، فضلا! وقتی که موسی (ع) در وادی طور سرگردان شد، ندای «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» شنید؛ «یا موسی! این بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی. اگر می‌خواهی رسالت خود را انجام دهی باید از این پوستینت بیرون آیی. دیگر عمامه و لباست نباید در تو تأثیر کند (در خدمت به دین هیچ چیز نباید دست و پاگیرت شود). تو انسانی انقلابی هستی، تو تابع پیغمبر انقلابی هستی که یک روز «کلاخود» به سر می‌گذاشت یک روز «قلنسوه» کلاه مخصوص، یک روز در مناسبت‌ها عمامه می‌پوشید. دیگر مسأله لباس مطرح نیست. مسأله انقلاب و اسلام است. نشان دادن چهره اصیل اسلامی است که سال‌ها خفته در انزوا و برکنار بوده، دوره «ندثر» را گذرانده؛ یعنی به خود پیچیدن، یعنی تفکر کردن را «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»، (سوره مدثر)

□ روحانیون مبارز و مردم زابل با آگاهی از ورود پدر به استقبال ایشان می‌روند، ولی مأمورین از راه دیگری پدر را وارد زابل می‌کنند. در آن جا خانه یکی از بازنشستگان شهربانی را برای او اجاره می‌کنند. یک اتاق آن خانه می‌بایست به طور دائمی در اختیار مأموران مراقبت از اوگذار به شود. زندگی روزانه در تبعید برنامه‌ریزی می‌شود. نیمه شب و سحر عبادت، صبح‌ها نرمش، مطالعه و نوشتن تفسیر، کلاس درس و بحث عربی با فرزندان، عبادت نیمروز، کمی استراحت، آبیاری باغچه خانه و نگهداری مرغ (مانند شهید مدرس در تبعیدگاه خواف) و عصرها گردش در شهر. هر روز عصر مقداری نخودچی کشمش در جیش ریخته و به خانه روستاییان فقیر می‌رود و روستایی آواره شده از در به دری‌هایش می‌گوید. او در آنجا دهات ویران شده‌ای را می‌بیند که حتی سگ‌ها و گربه‌هایش از قحطی جان داده‌اند. در این جاست که عمق کلمه «مستضعف» و ضرورت «آزادی» و پیشوایی آنان را با پوست و گوشت خود حس می‌کند.

□ پس از شهادت استاد مطهری: طالقانی می‌گوید: «هیچ کدام از ما تصور نمی‌کردیم در سوگ یکی دیگر از فرزندان عالی قدر اسلام به زودی دور هم جمع شویم. جایی که اکنون من نشسته‌ام محلی است که دو شخصیت محقق و دو گوینده و نویسنده اسلامی (مطهری و شریعتی) در اینجا نشستند و گفتند و هر دو شهید شدند؛ تا سرنوشت من چه باشد؟ آن شخصیت‌هایی که هر دو در مسیر هدف‌های عالی اسلام پیش رفتند و جاذب جوان‌ها و نوباوگان ما بودند - نوباوگانی که پیوسته، سال‌ها در اثر نا‌آشنایی به اصول و مبانی انقلابی و محرک اسلام در بین افکار و اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب متحیر بودند - هر کدام از یک دید و یک بعد.

از وقتی که شروع به تحقیق در قرآن شده بینش‌های مختلفی در آن وارد شد؛ چه بسا بحث‌هایشان با هم هماهنگ نبود به چه علت عده‌ای شروع کردند به سر و صدا راه انداختن؟ من از ابتدا یقین داشتم و می‌دیدم که این‌ها آلت دست شده‌اند.

همیشه مسایل اختلافی بوده شما هر آیه‌ای و هر سوره‌ای از قرآن را در نظر بگیرید، از صدر اسلام تا به حال می‌بینید که هر کسی، هر محقق، هر محدثی و هر عارفی، هر فیلسوفی نظری داده. پس مسأله تازه‌ای نبود. پس چرا اختلاف ستیزه‌گر؟

برای اینکه ما در بحبوحه عصر استبداد و استعمار جهانی بودیم و آن خطری که شرق و غرب برای منافع خود و برای گسترش نفوذ خود در عالم اسلام می‌دید، همان اسلام اصیل بود، همان اسلام محرک بود، همان اسلام انقلابی بود.

استعمار برنامه گذاشت برای این که هر چه بتواند قرآن را از مکتب‌های ما از دانشگاه، و از دسترس تحقیق محققین ما و از مجامع دینی ما دور بگرداند و ببرد به قبرستان‌ها برای قیم و تبرک‌ها و استخاره و غیره. عمل هم شد، کارشان را هم کردند.

من خودم به یاد دارم در حدود سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ که از قم به تهران برگشتم در جنوب تهران - قنات آباد که محل ما و مسجد مرحوم پدر من بود - شروع کردم تفسیر قرآن گفتن. از دو طرف کوبیده می‌شدیم، که چه حقی دارد کسی تفسیر قرآن بگوید؟ این قرآن در بست باید خوانده شود و مردم به قرائتش پردازند. گاهی هم در مجالس فاتحه اگر یک آدم جانی، خائن، دزد و فاسد که یک عمری فساد کرده، چند آیه‌ای قرآن، بعدش هم این خُلد آشیان! جنت مکان! مدتی خدمت به کشور و مملکت کرده خدا بیامرزش!!

و چقدر من خودم فشار تحمل کردم تا بتوانم این راه را باز کنم که قرآن برای تحقیق است، برای تفکر و تدبیر است. ما باید به این مسایل خاتمه بدهیم. «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لِمَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْتَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، (بقره، ۱۳۴)، این امتی است که جای خالی کرده و در گذشت. برای اوست آن چه کسب کرده و برای شماست آنچه کسب کرده‌اید و از آنچه آن‌ها انجام می‌دادند بازخواست نمی‌شوید.

چه شد که این دو محقق و دو مظهر از دو دید اسلام را به جوان‌ها ارایه کردند، قرآن را ارایه کردند، اصول اسلام را ارایه کردند، این طور منشأ «بگومگو» شد؟! آن وقتی که باید همه فکر کنیم، بیندیشیم، آماده باشیم، متحد باشیم در مقابل این قدرت طاغوتی و استبداد قهار، که همه قوای استعمار پشت سرش ایستاده، ما در بحث این که «او چه گفت و این چه گفت، او ولایت دارد و این ولایت ندارد» بمانیم و ولایت اشخاص را اندازه‌گیری کنیم! بدون این که اصلاً بفهمند معنی ولایت چیست؟ چقدر ما در اثر این مسایل ضربه خوردیم؟!!

دو شهید از این حسینیه ارشاد دادیم، که هم حسینیه است و هم ارشاد. هم ارشاد کرد، هم مکتب حسین را زنده کرد، هم فکراً و هم عملاً، بعد از آن که همه جا بسته شده من هم محدود شدم، زندانی شدم، مسجد هدایت بسته شد، این جا همان فکر ادامه پیدا کرد و باز هم امیدوارم ادامه پیدا کند. « [سخنرانی در حسینیه ارشاد، اردیبهشت ۱۳۵۸]

□ به مناسبت روز شریعتی: آیت‌الله طالقانی، در ۲۶ اردیبهشت ۵۸ به مناسبت روز «شریعتی» در دانشگاه تهران حضور یافت و در مورد شخصیت برجسته شهید دکتر علی شریعتی چنین گفت: «مرحوم دکتر شریعتی خود نمونه‌ای بود؛ هم از جهت شخصیت و هم از جهت کار و فکر و نوشتن و گفتن. از زمان جوانی دکتر شریعتی،

آشنایی کم و بیش با او داشتم. او هم در همین اجتماع بود. در میان همین مردم بود. در زیر سایه شوم همین رژیم بود. ولی این امتیاز را داشت که نخست به تغییر خود پرداخت و در همه مسایل شک کرد؛ در نظام اجتماعی در مکتب‌هایی که وارد می‌شد، در وضع نظام دینی.

«شک» اولین مرحله تغییر است انسانی که شک نکند به یقین نمی‌رسد؛ یا به یک سری عقاید و آرای سنتی و تقلیدی تا آخر عمر و یا بی تفاوتی در تمام عمر مبتلاست. خصوصیت مرحوم دکتر شریعتی همین روح شکاکی او بود، ولی همه دکتر شریعتی نیستند که با تحقیق از شک و تردید بیرون بیایند. مهمترین اثر او این بود که در دوره اختناق در دوره فشار در دوره‌ای که «اسلام زنده»، گفتنش از نظر دستگاه بزرگترین جرم بود، شروع کرد جوان‌ها را جذب کردن و آن‌ها را تغییر دادن؛ آن‌هایی که مجذوب و مرعوب مکتب‌ها بودند، این رعب و جذبه را از آن‌ها گرفت تا اهل تحقیق باشند، تا ببیندیشند جوان‌هایی را تغییر داد، ولی در تمام زندگی‌اش می‌گفت: «من خالی از اشتباه نیستم.»

بارها با هم بودیم می‌گفت: «اگر اشتباه می‌کنم، شما بیان کنید.» هر روز، در یک گوشه می‌دیدیم یک بساطی و یک معرکه‌ای علیه دکتر شریعتی پهن بود. بابا چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید. گاهی هم یک جمله از کتابش گرفته می‌شد و سر و صدا در همان مجامع و مجالس که می‌دانید ساواک گرداننده آن‌ها بود، شروع می‌شد؛ حالا یا آشکار یا نهانی؛ و همین تغییر نفسی که در یک فرد متفکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد، زیربنایی شد برای این انقلاب بزرگ ما.

آخرین ملاقاتی که من با مرحوم دکتر شریعتی داشتم، آن وقتی بود که او تازه از زندان بیرون آمده بود. شبی بود که تا نیمه شب و بعد از نیمه شب با او بودیم و آن روح خلوص و دریافت احسن را چنان در او دیدم که این خاطره هیچ وقت از نظر من محو نمی‌شود.

وقتی صحبت می‌کردم با تمام حواس گوش و چشم و فکرش متوجه جمله‌های من بود و می‌گرفت و بعد به من برمی‌گرداند با یک توضیح بهتر و با یک تعبیر بالاتر. یادم هست که آخرین مسأله‌ای که بعد از نیمه شب مطرح شد، تفسیر سوره «قدر» بود و مسأله «لیلة القدر». من جمله‌ای گفتم و دیدم او شروع کرد بسط دادن، که مرا آن قدر جذب کرد که ساعتی از شب گذشت و بعد از آن از او جدا شدم. دکتر شریعتی به طرف تقدیر «لیلة القدر» رفت؛ من هم به طرف تقدیر. من به زندان رفتم و سعادت شهادت را با این که زمینه‌اش فراهم بود و از آثارش می‌دیدیم - نداشتم؛ شاید هم خواست خدا نبود. او هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش پیش رفت.»

□ استاد محمد مجتهد شبستری: پس از پیروزی انقلاب آن متفکر بزرگ همواره تلاش می‌کرد از یک خطر بزرگتر جلوگیری کند، که آن خطر مسأله درگیر شدن نیروهای سیاسی گوناگون جامعه با یکدیگر و به وجود آوردن «مبارزه قدرت» بود. او تمام سعی خود را به کار می‌برد تا چنین وضعی به وجود نیاید.

مرحوم طالقانی دارای چهار ویژگی بود: یکی این که، ایشان با این که اقامت‌های طولانی در گوشه و کنار دنیا نداشت، از تفکرهای گوناگونی که در دنیا هست به خوبی آگاه بود و این حقیقت یک وسعت نظر خاص به وی بخشیده بود. من آن مرد را همیشه یک انسان جهانی می‌یافتم انسانی که توانایی و ظرفیت رو به روشن شدن با همه انسان‌های دیگر از هر مکتب و مکان را دارد، بدون آن که خود را در برابر آن‌ها بیازد و یا آن‌ها را تحقیر کند.

دوم این که ایشان در صحنه سیاست هم از «قدرت جذب» بهره‌مند بود، و هم از «قدرت دفع». این حالت به او نقش خاصی بخشیده بود. آن خصلت محوری و پدری که در آن مجاهد دیده می‌شد، معلول همین صفت بود. بسیاری از انسان‌های برجسته‌ای که تنها اهل «جذب» و یا تنها اهل «دفع» هستند و در مراحل حساس حیات و حرکت سیاسی جامعه این انسان‌های یک بعدی، گاهی حتی خطرناک هم می‌شوند.

سوم این که ایشان بخصوص در تفسیر قرآن کریم، گاهی نظریات تازه‌ای اظهار می‌داشت حتی در ماه‌های آخر عمر در برنامه قرآن در صحنه‌ی تلویزیون نظریات بدیعی می‌شنیدیم. یک شب که در اعجاز قرآن و تأثیر آن بر مردم عصر پیامبر سخن می‌گفت، چنان تحت تأثیر قرار گرفته بود که آرزو کردم ای کاش اشتغالات سیاسی به او فرصت می‌داد تا نیروی خود را صرف تفسیر قرآن کند و در سطح وسیع توده‌های میلیونی پخش شود.

چهارم این که آن مرحوم بسیار «مردمی» بود. پس از آزادی از زندان هر روز هزاران انسان به خانه‌اش می‌آمدند، می‌دیدم با تمام وجودش با آن مردم انس و تماس برقرار می‌کرد او در درون خودش خود را برتر از دیگران نمی‌دانست و حق «وتو» قایل نبود. خداوند بزرگ درجات این «ابوذر زمان» را متعالی گرداند و ما را در پیمودن راه او موفق فرماید. «(سمینار مسجد هدایت، ۱۳۵۹)

□ طالقانی چگونه طالقانی شد؟ - مهندس بازرگان: از آقای جعفری خواستم که عنوان صحبت‌م را «نقش طالقانی

در انقلاب» قرار ندهم؛ بلکه صفات انقلابی خود طالقانی را بگویم؛ یعنی چگونه طالقانی طالقانی شد؟

البته اگر انقلاب را به معنای قرآنی‌اش: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»، (رعد، ۱۱)، (خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند، تا آن مردم خود دگرگون شوند) تلقی کنیم، یعنی تغییر درونی یا به تعبیر ایشان تغییر نفسانی خیلی در انقلاب نقش داشته و هنوز هم دارد. نقش او از این جهت بسیار مهم و مؤثر بوده

است؛ که خود او در ضمیر و در شخصیت خویش این عمل را انجام داد، یعنی «واعظ غیر مُتعظ» نبود؛ از خود شروع کرد.

از دورانی که بنده با ایشان آشنا شدم و این آشنایی از چیزهای مبارک روزگار و منشأ خیر بود - معلوم بود که خودش انقلاب کرده بود؛ انقلاب به معنای ترک یا خارج شدن از آن سنت و چیزهایی که قبلاً وجود داشته است. یعنی از آن بندها و از آن قیودی می‌که که انسان را اسیر و محدود می‌کند، بیرون آمد. کندن خود از سنت‌های موجود، یعنی این که به دیگران بگوییم «تو بیا این کار را بکن»، نه! اول از خودش شروع کرد. خود ایشان می‌گفتند: «شما نمی‌دانید که عیناً مثل پیلۀ ابریشم، مثل کرم ابریشم چه تارهایی به دور خودمان تنیده‌ایم، که آزاد نیستیم». مرحوم طالقانی این درک را داشت، این درد را احساس کرده بود. چون می‌خواست خدمت کند، خود را از این تشریفات و این قیود و آداب و سنت‌ها رها کند.

مرحوم طالقانی به این خطر بزرگ، خطر بی‌دینی، خطر غرق شدن مملکت در دامن غرب و تقلید از فرنگ توجه داشت. هر چه فرنگی‌ها گفتند، بگوییم چشم! حال چه غرب خیلی غربی، چه غرب شرقی‌اش که کمونیسم باشد؛ بخصوص از این بابت که روحانیت زمان جوابگو نبودند، چون پشت کرده بودند، قبول نداشتند. طالقانی در یک چنین دورانی آمد جلو و می‌باید از آن پوست بیاید بیرون. اول در خودش انقلاب کرد، بعد احساس کرد که رفع خطر از دیگران بکند.

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد و صحبت اهل طریق را

«بشکست صحبت اهل طریق را»، یعنی انقلاب کرد، از آن صحبت و مصاحبت روی بر تافت و همچنین از روش اهل طریقت و آن چیزهایی را که صوفی‌ها و درویش‌ها داشتند.

گفتم میان عالم و عاید چه فرق بود      تا اختیار کردی از آن این فریق را؟

گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج      وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

ایشان می‌گفت: «من از همان جا تصمیمم بر این شد که رو به قرآن بیاورم، با قرآن کار کنم، قرآن را بیاورم توی مردم؛ با آن که ممکن بود باعث تکفیرم شود.» برای ایشان، نماز و منبر و ختم و سخنرانی و جشن و نماز جمعه همگی وسیله بود برای تفسیر قرآن.

خصلت دّوم انقلاب درونی طالقانی که «بشکست عهد و صحبت اهل طریق را»؛ ایشان از علوم و افکار جدید استقبال می‌کرد، با یک ولعی و با یک تشنگی می‌شنید. در زندان شروع کرد به خواندن زبان انگلیسی و این یک عمل انقلابی بود. چون باید ببینیم حمله از کجاست؟ وقتی دشمن با تفنگ می‌آید، اگر ما با شمشیر برویم جلوی فایده ندارد. حالا هر چه هم تفنگ چیز بدی باشد، باید با تفنگ رفت به جنگش. باید با سلاح خود آن‌ها به جنگشان رفت. وقتی «لنین» می‌گوید: «دین تریاک جامعه است و فنودال‌ها دین را اختراع کرده‌اند»، اگر از قرآن برایش آیه بیاورید، می‌گوید: «وحی چیست؟» پس باید با آن حربه علوم و تجربه به مقابله‌شان رفت.

برای مرحوم طالقانی عیب و عار نبود که وقتی امثال ما سخنرانی می‌کردیم، بیاید پای سخنرانی ما و گوش بدهد از ما کتاب بگیرد. این عمل خیلی انقلابی بود. یک «کُلاه» را آدم دانستن و با او محشور بودن؛ چون این‌ها در معرض خطر بودند. همان طور که پیغمبر این کار را می‌کرد و از امیون بود. البته قریش هم می‌آمدند، پیغمبر نمی‌گفت فقط طبقات من. همچنان که طالقانی هم وقتی از طبقه خودش برید با علما و طلاب قهر نبود، دشمن نبود، جدا هم نکرد، با آن‌ها هم بود. بی خود نیست که طالقانی این قدر مورد احترام قرار گرفته است؛ این قدر دوستش دارند، چون متمایز نبود. خودش را جدا نمی‌دانست، با مردم زندگی می‌کرد، «خودمانی» بود، با زبان مردم حرف می‌زد، با مردم مزاح و شوخی می‌کرد، با مردم غذا می‌خورد و گردش می‌رفت. مثل ما بود، مثل دیگران بود.

ابتدای ورود ایشان جنبه فکری و نظری داشت. ما می‌گفتیم نه آقا، همه‌اش فکر نیست؛ ایشان پذیرفت. به تجربه و عمل توجه نمود؛ کدام عمل؟ مبارزه و وارد میدان سیاست شدن. می‌دانست که اگر وارد مبارزه نشود، «واعظ غیر متعظ» است. استخاره کرد و آمد عضو نهضت آزادی شد، تا آن موقع سابقه نداشت که یک روحانی بیاید عضو حزب بشود. در عین این که وارد مبارزه سیاست و رهبری شد، در حدود خودش عمل می‌کرد، معتقد به تخصص و تقسیم وظایف بود.

«طالقانی» مفسر قرآن بود، اما مفسر قرآن خاصی بود، معتقد بود که تفسیر به رأی نباید کرد، قرآن به این سادگی نیست. ولی دو صفت بارز در سبک تفسیر قرآن طالقانی بود. یکی این بود که می‌گفت «باید ببینیم خود قرآن چه می‌گوید.» به فرموده حضرت امیر(ع) که قرآن «یَفْسِرُ بَعْضُهَا بَعْضًا»، این گفته حضرت امیر(ع) از اصول کلی و کلیدی است.



دومین خصوصیت سبک تفسیری او، این بود که آن قسمت‌هایی را بیان می‌کرد که مورد حاجت و نیاز روز و مورد ابتلاء بود. مفسرین قبل، متون قدیم را پیش رویمان می‌گذاشتند و بیان می‌کردند؛ خیلی بیان بجا، اما خیلی از این بیانات به درد روز نمی‌خورد. ایشان هر دفعه، هر آیه‌ای هر مجموعه آیه‌ای، این جا در زندان، در انجمن معلمین، در هر جا که می‌گفت، می‌دیدیم رنگ تازه‌ای دارد؛ یعنی مطابق مسایل و احتیاجات روز است. نه این که تفسیر به رأی می‌کرد به هیچ وجه؛ بلکه از این داروخانه، دارویی را در می‌آورد که به درد مریض بخورد، به درد کنونی مریض بخورد. این بود که تفسیر ایشان جاذب بود. در این مدت صحبت با ایشان بسیاری از آیات را چندین بار از او شنیدیم؛ برای من تکرار هم بود، اما جدید و جاذب بود، چرا؟ برای این که سعی می‌کرد از خود چشمه آب در بیاورد، بعد هم آن مقدار آب و آن آبی که به درد تشنه می‌خورد بدهد. در ارتباط با علوم و افکار جدید، خودباختگی نداشت، در برابر فلان علم، فلان نظر، فلان فکر فرنگ و فرنگی‌ها، به هیچ وجه خود باخته نمی‌شد؛ لازمه انقلاب هم این است. از چاه در نیامده بود که در چاله بیفتد، در یک سنت تقلیدی جدید بیفتد؛ نه تعصب داشت نه تکبر در ارتباط با اشخاص و در سیاست حالت بسته و دگماتیک نداشت. طالقانی نه در افکار دینی عمومی و اجتماعی و نه در افکار حزبی‌اش، هرگز آن اسارت تعصب و دگماتیسم را نداشت، آن وابستگی و آزادگی و حق طلبی و حق گویی و حق خواهی‌اش را داشت. به همین دلایل بود که توانست اثر و نقش وسیعی در این انقلاب داشته باشد. خداوند در جاتش را عالی کند. (سمینار مسجد هدایت، ۲۲ شهریور ۱۳۵۹، مهندس بازرگان)

□ تفسیر دلنشین، غفلت زدا و ذوق برانگیز: بهاء الدین خرمشاهی: به تجربه و تحقیق رسیده که «سبک» هر کس، «خود» او و حاکی از نهانی‌های شخصیت اوست. پرتوی از قرآن و دیگر آثار تفسیری پراکنده‌ی مجاهد بزرگ، مرحوم آیت‌الله طالقانی که در علم و ایمان، رسوخی نمایان و شأنی شایان نداشت، همان شور و گرمی همان صداقت و صفا، همان حلم و مدارا، همان انصاف و انعطاف، همان جزم و عزم، جرأت و جسارت و ذوق سلیم و طبع مستقیم را که همگان در شخصیت و زندگی اجتماعی ایشان سراغ داریم، به نحوی زلال نشان می‌دهد. «پرتوی از قرآن» با این که در زندان نوشته شده، دارای روحیه‌ای استوار و نستوه، که با وجود کمبود منابع، با غنای معانی است.

پرتوی از قرآن طالقانی همان وعظ‌های دلنشین و دعوت به ترک تعلق و دل‌کندن از جیفه‌ها و جلوه‌های دنیوی، همان عرفان غیر رسمی و پیدا و پنهان که با سلوکی طبیعی از گردش ایام و تلخ و شیرین زندگی و فراز و نشیب

عمر صیقل خورده، و نفس از نیک دیدن دیگران و نیک اندیشیدن به دیگران، دست از انانیت برداشته و با خویش و خلق و خالق هماهنگ و هماراست.

«پرتوی از قرآن» از بسیاری از تفاسیر تراز اول قرآن، خواندنی تر و دلنشین تر و ذوق انگیز تر و دیده گشا تر و غفلت زداتر است. تفسیر، پیش از هر چیز هنر است. هنرمندانی هستند که هنرشان بی روح است، ولی «پرتوی از قرآن»، آخگری بود که از برخورد گرمابخش دلها و از درس و بحث رویاروی قرآن برخاسته بود. هیچ آداب و تکلیفی و تکلفی در کارش نبود و چون از «دل» مردم برخاسته بود، به دلها می نشست. آنچه در «پرتوی از قرآن» مهم است ذوق و مهارت کم نظیر در اظهار نظر و ربط و رجوع دادن معانی است؛ البته تا آن جا که «ظاهر» و نیز «مأثورات» اجازه می دهند، یا در آن جا که سایر منابع و «ادله» خاموشند. استقبال حیرت انگیز مردم از این تفسیر و قبول خاطر و قبول عامی که پیدا کرد، همان قدر که از عشق به تفسیر قرآن بود، از عشق مردم به مفسرش نیز حکایت داشت. [... ] آری، سرآغاز مجاهدت و به تعبیر مهندس بازرگان، «انقلاب درونی» آیت الله طالقانی این بود که از وجود دست و پاگیر سنت، خود را رها کرد و توانست آمیزگار و آموزگار مردم شود و قرآن را از تاقِ نسیان چند ساله فرود آورد و به آن جا که باید فرا ببرد: به متن زندگی. این جهد و جهاد چهل ساله، بدون نگرش تازه به قرآن و تفسیر قرآن امکان نداشت. آیت الله طالقانی به جای کاوش در متون لغوی و انبوه تفاسیر، به کاوش در دل و روح مردم و مراجعه به متن اجتماع و شناختن بحرانها و تعارضهای واقعی جامعه پرداخت.

مرحوم طالقانی در جهاد چهل ساله اش از «یا رَبِّ إِنِّي قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»، (فرقان، ۳۰) آغاز کرد و به آستانه ای امید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (اسراء، ۹) راه برد.

□ مرحوم طالقانی را احضار کرده و از ایشان بازجویی نمودند و از ایشان پیرامون برنامه های مسجد توضیحاتی خواستند. ایشان پاسخ دادند که برنامه مسجد شبهای جمعه بعد از نماز تفسیر قرآن است. بازجو پرسیده بود که چرا شما همیشه آیات کمونیستی قرآن را تفسیر می نمایید؟!

□ مردم مداری و شوراها: حجة الاسلام سید محمد خوینی ها: مرحوم آیت الله طالقانی به لحاظ آن روح زلال و پاکی که داشت، مایل بود که از طریق شوراها واقعاً حاکمیت مردم برقرار شود. منظور از حاکمیت مردم همان حاکمیت خداست که هیچ قدرت غیرالهی در سرنوشت مردم دخالت نکند. اما عمر مرحوم آیت الله طالقانی وفا نکرد.

من یادم هست در سفری که ایشان به قم آمده بودند، امام برای دیدار ایشان به منزل احمد آقا تشریف آوردند. در آن جا به امام گفته شد نظر آیت‌الله طالقانی این است که مسأله شوراها انجام شود.

امام فرمودند که ایشان انجام دهند. بعد به امام گفتند: احتیاج هست شما تأیید و حمایت کنید. امام فرمودند: «ایشان انجام دهد، من حمایت می‌کنم.»

□ **معتقد و عامل:** شهید رجایی: آیت‌الله طالقانی مردی بود که از نظر روحانیت، آن چنان معتقد و عامل بود، که واقعاً امکان نداشت انسان با ایشان محشور باشد و این جنبه را نبیند. آقای طالقانی کاملاً هشیار بود می‌گفت: «برادران من، اسلام، شکم گرسنه را نمی‌پذیرد. اسلام، بدن لخت را نمی‌پذیرد. می‌گویید نه، به قرآن مراجعه کنید. اسلام اجازه نمی‌دهد یکی در ساختمان ده طبقه زندگی کند یکی در «گود» زندگی کند. اسلام اجازه نمی‌دهد. که یک کسی آن قدر سیر بخورد که از پر خوری بیفتد و یک کسی آن قدر نخورد که از ضعف بیفتد. اسلام می‌گوید که این شکاف‌ها را پر کنید.»

□ **پس چرا معطلی؟** مهندس عبدالعلی بازرگان: به یاد دارم در پایان اولین سالی که مشغول به کار و موفق به کسب درآمدی شده بودم، برای تقدیم خمس و سهم امام آن، به طرف منزل آیت‌الله طالقانی راه افتادم. پس از سلام منظورم را بیان داشتم پرسیدند: سهم امام برای چه مصرفی است؟ با کمی مکث گفتم: لابد برای مصارف می‌رم و مورد نیاز «امت»! پرسید: «اگر امروز امامی وجود داشت به چه مصرفی می‌رساند؟» گفتم: قاعدتاً به مصارف مهم اجتماعی و سیاسی که به عهده امام و رهبر است. آن گاه مثل کسی که به نتیجه رسیده باشد با خوشرویی و تبسم گفت: «تو که خودت می‌دانی، چرا معطلی؟ دست و بال ما را شکسته و بسته‌اند. شماها باید بهتر بدانید کجاها بیشتر نیاز به کمک دارند. برو خودت محل خرجش را پیدا کن، بعد از این هر وقت برای این قبیل امور پول احتیاج داشتی، بیا از خودم بگیر!»

□ **دکتر صاحب الزمانی:** آیت‌الله طالقانی همواره از بی خبری عمیق حاکم میان دانشگاهیان و روحانیت از احوال یکدیگر رنج می‌برد. آیت‌الله طالقانی، در مسایل اجتماعی، و کاربرد آموزش‌های اسلام در حل مشکلات و اداره و رهبری جامعه، دیدی تحلیلی و جامعه‌شناسانه داشت و از این نوع دید پشتیبانی می‌کرد. شاهد دعوی، پشتیبانی ایشان از شادروان دکتر علی شریعتی بود که در سالروز مرگ آن بزرگوار نیز در حسینیه ارشاد، آن را مجدداً تأیید کرد. نظر ایشان در برابر پاره‌ای از انتقادکنندگان از مرحوم شریعتی این بود که «مگر ما چند نفر امثال او را داریم که در علوم جدید اجتماعی متخصص باشند، و نسبت به اسلام نیز شیفته، به فرض هم در تفسیر و برداشت

پاره‌ای از موارد دریافت دکتر شریعتی و افرادی مانند او با نظر ما متفاوت باشد، این دلیل نمی‌شود که ما آن‌ها را از خودمان برانیم، با دوستی و مذاکره حضوری می‌توان این مسایل جزئی را حل کرد، در حالی که خدماتی که آن‌ها در جلب دانشجویان و تحصیل کرده‌های امروزی نسبت به اسلام راستین می‌توانند انجام دهند، از دست بسیاری از ما ساخته نیست. توجه جامعه‌شناسانه به اسلام درهای تازه‌ای را به روی ما باز کرده است، که کمتر در گذشته متوجه آن‌ها بوده‌ایم. »

آیت‌الله طالقانی نمونه‌ای عالی، الگویی شایسته و اسوه‌ای حسنه، از یک فرهنگ پژوه بود؛ با سعه صدری کم نظیر و محبتی بی‌کران، برای همه انسان‌ها.

□ در تبعیدگاه زابل: حجة الاسلام محمد تقی حسینی: بعضی مواقع «آقا» از سختگیری‌های مأموران در [حق مردم] زابل خیلی به تنگ می‌آمدند و رو به مردم - در حالی که مأمور مراقب را نشان می‌دادند - می‌گفتند: «از این‌ها نترسید. این‌ها عرضه هیچ کاری را ندارند.» آقا از فقر مردم نیز خیلی رنج می‌بردند و می‌گفتند: «خدا کند روزی برسد که از رفاه برخوردار شوند.» همواره به ما می‌گفت «افکار مردم را روشن سازید.» و به مردم می‌گفت: «این‌ها عاطفه ندارند تا حق و حقوق قانونی شما را بدهند؛ و سعی می‌کنند مردم خاموش و بی‌خبر بمانند تا بتوانند به زندگی ننگین خود ادامه دهند. ببینید وقتی که من حرف می‌زنم آن پاسبان چقدر رنگ و رویش را می‌بازد!» و رو به پاسبان کرده و می‌گفتند که «چرا می‌ترسی؟ مثل من حرفت را بزنی!»

□ تبعید، شجاعت و مهر: آیت‌الله منتظری: مرحوم آیت‌الله طالقانی کتابی داشتند به نام «مالکیت در اسلام» که آن را مطالعه کردم و یکی هم پاورقی‌بی که ایشان بر کتاب «تنزیه المله و تنبیه الامه» نوشته بودند، این دو کتاب را مطالعه کردم، بدون آن که ایشان را دیده باشم. از این جهت از ایشان خوشم آمد، چون از افرادی بودند که درک صحیح از اسلام داشتند. در زندان اوین سه سال با هم زیر یک سقف توی یک اتاق زندان زندگی می‌کردیم. مرحوم طالقانی در این مدت آن چنان که ما از ایشان شناخت داشتیم، مردی بود متعبد و مقید به موازین شرعی و اهل تهجد بود. اهل نماز شب بود، علاوه بر تعبد، آدم شجاع و نترسی بود. آیت‌الله طالقانی مردی متعبد به موازین شرع و با اخلاق اسلامی بودند. حتی با افرادی مثل کمونیست‌ها گرم می‌گرفتند، همین‌طور که پیامبر (ص) و ائمه‌ی ما این جور بودند. این را من بارها گفته‌ام امام صادق (ع) در مسجد الحرام با آن‌ها که منکر خدا بودند، نشستند و صحبت می‌کردند و آن‌ها را ارشاد می‌نمودند. ما نباید روحیه طرد داشته باشیم.

□ رئیس رئیس هم غلط کرده! سید محمد مهدی جعفری: روزی مأمور زندان با یک توری سیمی آمد که میان دو ردیف میله‌های اتاق ملاقات را با توری پوشاند. قصدش این بود که نتوانیم با ملاقات‌کنندگان یادداشتی ریز از لای انگشتان بدهیم؛ یا آنان اعلامیه‌ای به ما بدهند. اما بهانه‌اش این بود که می‌خواهیم جلوی مبادله مواد مخدر را بگیریم. دو سه نفر از ما هر کاری کردیم که تور را نصب نکنند، نشد.

آیت‌الله طالقانی آمد و روی سکوی مشرف بر حیاط زندان شماره دو «قصر» ایستاد و از آن مأمور با خونسردی پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفت: می‌خواهم این توری را نصب کنم. پرسید: «چه کسی به تو این دستور را داده است؟» گفت: رئیس زندان. آقا گفت: «رئیس غلط کرده! رئیس رئیس هم غلط کرده! رئیس رئیس هم غلط کرده است!» (این سومی شاه بود) بردار و برو! «آن مأمور هم یک استوار شهربانی بود، توری را برداشت و رفت.

□ مهندس میثمی: یک شب مرحوم طالقانی در مسجد هدایت با احساسات خاصی گفت: «آخر این چه وضعی است که رژیم پهلوی در تبلیغات خودش می‌گوید این رهبران مذهبی همه کمونیست هستند.» که هم خودشان و هم مستمعین خندیدند. در دانشکده دوستانی داشتم که از آقای «فرهنگ نخعی» الهام می‌گرفتند و گاهی به من تذکر می‌دادند که مرحوم طالقانی - نعوذ بالله - وهابی است؛ و گاهی در دل ما من تردید می‌افتاد. آیت‌الله طالقانی هر سال برای شرکت در کنگره «مؤتمر اسلامی» به بیت المقدس می‌رفت؛ درگیری‌هایی نیز با علمای درباری آن جا داشت. یک بار نوشته‌های سخنرانی ایشان در آن جا به سرقت رفته بود. در آن روزها هر کسی که به وحدت اسلامی معتقد بود، به او انگ سنی یا وهابی می‌زدند.

□ هاشمی رفسنجانی: یکی از تفریح‌های ما این بود که ساعتی دور هم می‌نشستیم و بنا می‌گذاشتیم که هر کس یکی دو شعر با صدا بخواند. برای بعضی خواندن سخت بود ولی با اصرار همه را وادار می‌کردیم و زمینه جالبی بود. در نظر بگیرید که آواز خواندن آقایان طالقانی و منتظری چه صحنه دلپذیری می‌سازد! خودم هم صدای خوبی ندارم. یک بار بعد از خواندن من، آقای طالقانی به شوخی گفت: حالا می‌فهمیم فلسفه حرمت غنا چیست؟

□ این که پاسبان با باتون توی سرش می‌زند، یعنی این مغز برای استعمار خطرناک است و گرنه چرا بر سر شعبان بی‌مخ نمی‌زند؟ چرا او را پَر می‌دهد؟! ولی توی سر این مسلمان بیدار می‌زند! حالا باز رندی این جاست که پاسبان به طور علنی با باتون می‌زند. اما بعضی از این سیستم‌ها ماشاء الله به قدری زرنگ هستند که دیگر نمی‌گذارند مأمور بزند توی سرش، می‌گوید: «خودت بزن توی سر خودت و تا صبح توی سر خودت بزن و بگو: حسین وای حسین وای!» به گاو و گوسفند کسی ضرر نمی‌خورد، درست است!

اما یک مرتبه یک مشت بزنی توی سر دشمن و شکم او، دیگر او را نه! دیگر وارد سیاست می شوی و صلاح نیست! آن وقت کار خراب می شود و اشکال پیدا می کند و اوضاع به هم می خورد؟ اگر یک مشت بزنی توی سر دشمن! برو زنجیر بزن! پیشنهادی بود در تهران شب مردم را جمع می کرد، دعای کمیل را با آهنگ سینه زنی می خواند این رندتر است هر دو از یک ریشه اند، او به صورت پاسبان در می آید و می زند و این خودش آدم را وادار می کند، که توی سر خودش بزند! بالاخره آنچه که منظور است این است که «مغز کار نکند». این دستگاه قدرت و فکر که باید اول برق بزند و رهبری کند، باید از کار بیفتد.

□ **رضاییک و عزاداری:** همین پایه گذار این کاخ - رضاخان یا خدا رحمتش کند مرحوم فیروزآبادی را که همیشه تعبیر می کرد به «رضاییک» - اول از راه فریب مردم شروع کرد که من می خواهم به دین خدمت کنم، دین در معرض خطر است کارهای عجیبی هم می کرد. من یادم است یکی از کارهایی که برای فریب مردم و مسلمانها و علمای ساده لوح می کرد، این بود که بعضی از زنهای بدکاره را می گرفتند در گونی می انداختند و در همین میدان سپه تازیانه می زدند در تمام مناره ها و مساجد اطراف دستور داد «اذان بگویند!»

در روزهای عاشورا جلوی دسته سربازان حرکت می کرد، شمع می گرفت، سرش را هم گل آلود می کرد، دست به سینه می زد و حسین حسین می گفت:

اگر در کربلا قزاق بودی      حسین در کربلا تنها نماندی

به علما هم که می رسید می گفت: «من وظیفه دارم دین اسلام را احیا کنم.» چند بار به پدر خود من همین را گفت.

□ **حقتان را بگیرید:** احمد علی بابایی: روزی همراه آیت الله طالقانی از مسجد خارج شدیم. زنی به ایشان گفت: شوهرم مرده و سه تا بچه دارم به من کمک کن. «آقا» پولی داد، زن نگرفت و گفت با این پولها که امورم نمی گذرد. بچه هایم را بفرستم دزدی؟ طالقانی برآشفتم و گفت: «بله برو دزدی!» زن گفت: شما به من اجازه می دهید؟ گفت: «بله، من به تو اجازه می دهم؛ برای سیر کردن شکم بچه هایت، برای پوشاندن لختی صغیر هایت برو دزدی کن. این دزدی نیست این حق توست. نه که حق توست بلکه برای نگهداری و ضبط و ربط این بچه هاست که از گرسنگی نمی رند. این وظیفه توست، به جای این که حقتان را از آنها که برده اند بگیرد، پاپیچ من می شوید.»

□ **طالقانی می گفت:** «مبانی فقه [صحیح]، همین قرآن است و نهج البلاغه و فرمان های امام علی (ع) به مالک اشتر».

❑ **مالکیت در اسلام:** طبق نصوص قرآن، آدمی مالک مطلق در زمین و منابع و فرآورده‌های آن نیست، تا هر قدر و هر طور که بخواهد در آن تصرف کند. در واقع مال مال «الله» و انسان «خلیفة الله» است و بنده اوست. به عبارت دیگر چون این خلافت (و نمایندگی) برای همه است. فرد وکیل و نایب جمع می‌باشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد. با این نظر، مالکیت محدود مقید عاریتی و تفویضی است. (اسلام و مالکیت، ۱۴۵)

❑ **انباشتن ثروت ممنوع!** قرآن همچنان که «ربا» را که سودبری بدون عمل و موجب تمرکز ثروت و خارج شدن پول از مجرای اقتصادی صحیح است - تحریم نموده، به طور کلی جمع و ذخیره زر و سیم را از هر طریق که باشد، منع کرده است؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از احبار و رهبان (پیشوایان دینی یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل می‌خورند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند، و آن کسانی را که گنجینه می‌کنند، طلا و نقره را و آن‌ها را که در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذابی دردناک بشارت ده روزی که در آتش جهنم گذاخته شوند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته خویش را بچشید» (سوره توبه، آیات ۳۴ و ۳۵). علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی از حضرت باقر(ع) نقل کرده که فرمودند: «خدا گنجینه (جمع و ذخیره کردن زر و سیم) را حرام کرده و به اتفاق آن در راه خدا فرمان داده است.»

از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده که فرمود: «مازاد بر چهار هزار درهم، گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد، و کمتر از آن نفقه است.» تفسیر عیاشی نقل کرده از حضرت باقر(ع) در باره این آیه سؤال شد. فرمود: «مقصود از گنجینه کردن بیش از دو هزار درهم است.» اختلاف این دو حدیث و قیاس گنجینه، بر حسب اختلاف وضع زندگی و اقتصاد عمومی است. در حقیقت آنچه برای مصرف زندگی باشد، نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور همان جمع و نگهداری شده باشد مشمول گنجینه و به حسب ظاهر و صریح آیه و روایات مفسر این آیه حرام است. (اسلام و مالکیت، ۱۸۵)

❑ **دینار و درهم هلاک‌کننده بشر:** سوره «همزه» با آیات کوتاه محکم هراس‌انگیز و طنین اندازش، آثار اخلاقی و اجتماعی و عواقب جمع و ذخیره ثروت را بیان نموده: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنزَنَنَّ فِي الْحَطْمَةِ ....

وای بر هر غیبت‌کننده عیب‌جویی آن که مالی گردآورده و حساب آن را نگه داشت. می‌پندارد که دارایی‌اش جاویدانش گرداند. نه چنین است که او را در حُطْمَه (جهنم) اندازند و تو چه دانی که «حطمه» چیست؟ آتش افروخته خداست که بر دل‌ها غلبه می‌یابد و از هر سو در می‌انسان گرفته است، در شعله‌هایی برافراشته.

با توجه به این گونه آیات هیچ کس نمی‌تواند اظهار شک و تردید نماید که خطرناکترین و منفورترین اعمال، جمع و ذخیره و تمرکز ثروت، بخصوص زر و سیم است. پیشوایان اسلام هم نظری جز این نداشتند. بنابراین مال‌اندوزی در میان مسلمانان پس از انحراف از اصول اسلامی مانند دیگر انحراف‌ها رایج گشته است. در کتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان رسیده خطر مال‌اندوزی بیش از هر خطری اعلام شده. شیخ صدوق در کتاب «خصال» از پیامبر (ص) نقل کرده: «دینار و درهم، گذشتگان شما را هلاک کرده و شما را نیز هلاک خواهد کرد». طبرسی در تفسیر البیان، از رسول خدا (ص) نقل کرده: «وقتی که این آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ای اهل ایمان، بسیاری از علماء و راهبان (یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل طعمه خود می‌کنند و (خلق را) از راه خدا منع می‌کنند و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند آن‌ها را به عذابی دردناک بشارت ده. (سوره توبه، آیه ۳۴) نازل شد، سه بار فرمود: «تَبَا لِلذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»، مرگ بر طلا و نقره!»

این سخن بر اصحاب گران آمد. عمر پرسید: پس چه مال و سرمایه‌ای را برای خود اتخاذ کنیم؟ فرمود: «زبان ذاکر و قلب شاکر و زن پارسا و همیار در دین».

«کلینی» در کتاب «کافی» نقل کرده: «از حضرت صادق (ع) سؤال شد: در چه اندازه مال، زکات واجب است؟ فرمود: زکاتِ ظاهر در هر هزار (نقد و پول) بیست و پنج است، اما زکاتِ باطن، آن است که هر چه برادر مسلمان تو به آن محتاج‌تر است، برای خود برنگزینی. خدا این اموال و سرمایه‌ها را به شما داده تا آن‌ها را به مقصودی که در جهت آن قرار داده، مصرف کنید، و برای آن نداده تا برای خود ذخیره نمایید.» (اسلام و مالکیت، ۱۸۷)

□ **داستان ابوذر و مال‌اندوزان:** سند و شعار ابوذر غفاری در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که در چهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می‌تاختند همین آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (ای اهل ایمان، بسیاری از علماء و راهبان (یهود و نصاری) اموال مردم را به باطل طعمه خود می‌کنند و



(خلق را) از راه خدا منع می‌کنند و کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند آن‌ها را به عذابی دردناک بشارت ده). (سوره توبه، آیه ۳۴) بود. این بزرگ مرد صحابی که تعالیم اسلام با دل و جانش آمیخته شده بود، برای هشیار کردن مسلمانان فریب خورده و گمراه از حقایق دین و هدف‌های اسلامی، این گونه آیات و روش پیامبر (ص) را در کوچه و بازار و مساجد شهرهای بزرگ به یاد می‌آورد. گاهی در کنار و در میان کاخ‌های باشکوه والیان اموی این آیه را با صدای بلند و شورانگیز می‌خواند. ابوذر روزی وارد دربار عثمان شد دید در برابر عثمان پول‌هایی انباشته است و اطرافیان وی مانند لاشخور چشم به آن دوخته‌اند پرسید این چه مالی است؟ عثمان گفت صد هزار در هم است که از بعضی نواحی رسیده، می‌خواهم به همین قدر به آن افزوده شود، تا ببینیم چه کنیم! ابوذرگفت: صد هزار در هم بیشتر است یا چهار دینار؟ عثمان پاسخ داد: معلوم است صد هزار درهم.

ابوذر گفت: آیا به خاطر داری که من و تو شب هنگام بر رسول خدا (ص) وارد شدیم، چنان آن حضرت را اندوهناک دیدیم، که به ما توجهی نکرد. وارد محضرش رسیدیم او را خوشحال یافتیم از اندوه شب و خرسندی روز پرسیدیم. فرمود: چهار دینار از «فیء» مسلمانان باقی مانده بود که تقسیمش نکرده بودم بیم داشتم که مرگم فرا رسد و آن نزد من باشد، اکنون که آن را تقسیم کردم، به مستحق آن رساندم، آسوده خاطر شدم. «عثمان رو به کعب الأخبار (عالم یهودی مسلمان شده) که در کنارش نشسته بود، نمود و گفت: ای ابا اسحاق تو چه می‌گویی درباره کسی که زکات مال خود را داده. آیا دیگر بر عهده او چیزی هست؟

کعب الاحبار (روحانی درباری) گفت: خیر اگر چنین کسی خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود روی هم نهد بر او چیزی واجب نیست. ابوذر بیدرنگ با عصای خود بر سر کعب الاحبار کوفت و گفت: ای یهودی‌زاده کافر تو چه حق داری در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی و فتوا بدهی، سخن خداوند از سخن تو راست‌تر است که می‌گوید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ... خلیفه عثمان که از شدت خشم برافروخته بود، گفت: ای ابوذر! تو پیر شده‌ای و عقل از سرت رفته، اگر صحابه رسول خدا نبودی، بی‌درنگ کشته می‌شدی.

□ آیت الله طالقانی چند روز پیش از درگذشت خود با هیأت دیپلماتیک کوبایی دیدار و گفت‌وگو کرد. پس از بیان اصول اعتقادی و فلسفه اجتماعی اسلام یکی از اعضای دولت کوبایی گفت: «اگر اسلام این است که شما می‌گویید، زنده باد اسلام!»

□ **توطئه استعمار:** برچسب نهضت مشروطه، «بهایبگری» بود و در نهضت ملی، برچسب «کمونیسم». حزب توده در ایران بود، فعالیتی هم داشت، اما افکاری را چنین در بین مردم بزرگ کردن، «توطئه استعمار» بود، که نجات اسلام و مسأله خطر کمونیسم بدان گونه مطرح می‌شود، که وقتی کودتای ۲۸ مرداد را راه می‌اندازند. این توطئه کاملاً به ثمر می‌رسد و مردم آن را به نام نجات اسلام و نجات مملکت تلقی می‌کنند؛ و مرجع تقلید زمان به شاه تلگراف می‌کند: «بباید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد. از سوار شدن هواپیما خودداری کنید، مبادا جانتان به خطر افتد!»

□ **چماق خطر کمونیسم:** آیت‌الله طالقانی: مگر همیشه ما را با این چماق نکوبیده‌اند؟ چماق خطر کمونیسم. ۲۸ مرداد هم ما را با این چماق کوبیدند. در همین مسجد هدایت، در همین جا تفسیرم را گفتم. من در ۲۸ مرداد در ده بودم. شنیدم که کودتا شده و دکتر مصدق سقوط کرده. به سرعت به تهران آمدم. وقتی آمدم در همین محراب و همین مسجد همین حاج ابراهیم خودمان - که آن وقت مشهدی ابراهیم بود - از توی قفسه پاکت‌های زیاد، شاید چهل تا پنجاه تا، صد تا برای من آورد و دیدم همه‌اش تزه‌ها و شعارهای کمونیستی است؛ همین حرف‌های «خلق»، کارگر، دموکرات و اگر شما مخالفت کردید به دارتان می‌زنیم، خانه‌تان را آتش می‌زنیم، زن و بچه‌تان را از بین می‌بریم. بعد فهمیدم، برای تمام مراجع دین برای مرحوم آیت‌الله بروجردی، نامه‌های بسیاری نوشته‌اند. ما نمی‌گوییم مال آقایان کمونیست‌ها بوده است. ولی به این اسم هم روحانیت و هم مردم را ترساندند؛ یعنی کمونیست ضد خدا، ضد دین، ضد نبوت، ضد وحی، می‌خواهد بیاید دین شما را از بین ببرد. این کشور می‌رود ضمیمه شود به کشورهای کمونیست، در این میان یک مشت اوباش را راه انداختند و مردم را کوبیدند و آن نهضت را در هم شکستند.

□ **پوست خربزه:** وقتی که در نهضت ملی وحدت نظر بود، گروه‌های ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند مرحوم آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام هر کدام با هم شروع کردند به حرکت و به حرکت درآوردن هر یک به جای خود.

فداییان اسلام جوانان پرشور و مؤمنی بودند که راه را باز و موانع را باز می‌کردند. صنعت نفت در مجلس ملی شد همه یک شعار، همه یک هدف و یک حرکت شد. بعد چه شد؟ از کجا ضربه شروع شد؟ بیشتر از درون ضربه خوردیم. این به روحیات و نفسیات انسان باز می‌گردد، همان طور که انواع می‌کرب‌ها پیرامون انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد، بیماری نفوذ پیدا می‌کند، در روحیات و افکار انسان هم به همین شکل است.

عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف‌ها را یافتند به فداییان اسلام گفتند: شما بودید که این نهضت را پیش بردید. دکتر مصدق به این توجه ندارد. به دکتر مصدق می‌گفتند فداییان اسلام جوانانی پرشور و تروریست هستند. باید از آن‌ها بپرهیزید. من که خود در این میان می‌خواستم بین این دو تفاهم ایجاد کنم، دیدم نمی‌شود و بدین ترتیب این دو جناح را جدا کردند. یادم هست روزی که به تنهایی به منزل مرحوم آیت‌الله کاشانی واقع در پل چوبی رفتم تنها بود، در اتاقی به انتظارش نشستم. وقتی که آمد ظرفی را به عنوان تعارف جلوی من گرفت. خربزه را بریدم و گفتم «حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت پوست خربزه می‌گذارند مواظب باش.» گفت: «والله این طور نیست حواسم جمع است.»

گفتم: من شما را مرد پاک و مبارزی می‌دانم، مبارزات شما در عراق فراموش ناشدنی است. شما این مزایا و این سوابق را دارید. درست متوجه باشید که تفرقه ایجاد نشود گفت: «خاطرتان جمع باشد.»

□ به زندانی توهین نکنید! هنگام فتح پادگان‌ها و آخرین دژهای رژیم پهلوی، تسخیر پادگان عشرت آباد را، از پنجره اتاق خود به دست مردم نظاره می‌کند. در پی فتح، عده زیادی از عناصر رژیم به دفتر آورده می‌شوند. در میان آن‌ها وزیران سابق رؤسای ساواک و فرماندهان ارتش و شهربانی و زندانیان معمولی فراری دیده می‌شوند. به دستور «آقا» هیچ کس حق توهین و اهانت به زندانیان را ندارد.

□ التماس عمل: دکتر محمد خلیلی از چند ماه پیش از تبعید آیت‌الله طالقانی به بافت کرمان، مسؤول ژاندارمری به من گفت: شخصی قرار است به این جا تبعید شود که از نظر دستگاه بسیار خطرناک است، به طور مرتب دستور رمز می‌رسد که چنین کنید و چنان کنید. با آن که آیت‌الله طالقانی تبعیدی بود نه زندانی اما مانع از تماس مردم با وی می‌شدند. مأمورین شب و روز کشیک می‌دادند که مبادا کسی با ایشان تماس بگیرد. اما ایشان ترسی نداشت و از هر فرصتی برای روشنگری مردم و افشای جنایات رژیم استفاده می‌کرد. در اولین برخورد با من دو جلد آثار معلم شهید دکتر شریعتی را به بنده دادند که بخوانم. گاهی به مطب من سر می‌زد و از فقر بیمارانم رنج می‌برد؛ حتی خواستند مبلغی بدهند که گفتم خواست شما تأمین است؛ خوشحال شدند. روزی به یک روحانی‌نما که عازم نیایش برای طاغوت بود، فرمود: «بیچاره کسانی که این کار را می‌کنند، حداقل دنیایشان روبه راه می‌باشد، تو بدبخت «خسر الدنیا و الآخرة» می‌باشی! با هر شخصی که سواد خواندن و نوشتن را داشت برخورد می‌کرد، کتابی برای خواندن می‌داد، که اغلب از آثار مرحوم دکتر شریعتی بود. یک بار به ایشان گفتم: «التماس دعا.» ایشان فرمود: «من هم التماس عمل دارم!»

□ دکتر مهدی ممکن: یکی از برادران به نام آقای خسرو منصوریان، که در مددکاری تخصصی داشت، پیش آیت الله طالقانی می‌رود و مبلغی پول در اختیار «آقا» می‌گذارد که به خانواده‌های مستحق داده شود. مرحوم طالقانی می‌فرماید: «تخصص تو در مددکاری است و آن وقت از من می‌خواهی که چنین کاری را انجام دهم. من باید این مبلغ را در اختیار تو بگذارم تا تو به اهله برسانی.»

□ اهمیت رشد و آگاهی مردم: اعظم طالقانی: پدر در جواب پرسش شخصی از کار بایسته پس از انقلاب گفت: اگر یک ملتی رشد و آگاهی نداشته باشد، حاکمیت می‌رود و جریان دیگری حکومت را به دست می‌گیرد. این فرد رفته و فرد دیگری جانشین می‌شود. پس باز هم این ملت در بن بست است و می‌توان گفت که مسایل و مشکلات هیچ تغییری نمی‌کنند غیر از شکل حکومت‌ها. پس به نظر من این ملت احتیاج به یک برنامه دراز مدت دارد. حال باید به تدریج و با تلاش و زحمت شبانه روزی به مردم آگاهی داد. اگر این کار انجام شود و مردم رشد کنند، هر گروهی که در رأس حکومت قرار بگیرد و بخواهد مردم را منحرف کرده و دیکتاتوری و استعمار را رواج دهد خود مردم حقشان را خواهند گرفت. زیرا وقتی مردم رشد و آگاهی لازم را به دست آوردند دیگر احتیاجی به این نیست که شما نگران باشید!

□ چرا این قدر پیر شدی؟ اعظم طالقانی: روزی که قرار بود حضرت امام از فرانسه به تهران وارد شوند، به عده‌ای اطلاع داده شده بود که آیت الله طالقانی در فرودگاه جهت استقبال حضور داشته باشند. هنگامی که ایشان از پله‌های هواپیما فرود آمدند، منظره حرکت جمعیت که اکثر آنان از روحانیون و طلاب بودند به صورت گردباد سریعی امام را احاطه کردند و مرحوم آیت الله طالقانی در این هنگام، در گوشه‌ای از سالن روی زمین نشستند تا برنامه استقبال به پایان رسید و ما از سالن خارج شدیم.

چند ساعت بعد از ایشان سؤال شد آیا امام را دیدید؟

فرمودند: «بله با هم در یک اتاق ملاقات داشتیم.» امام فرمودند: چرا این قدر پیر شدی؟ گفتیم: «شما هم اگر در ایران بمانید، مثل من پیر خواهید شد!»

□ احسان شریعتی: [طالقانی] در مجلس خبرگان بر زمین نشست تا نشستگان را به قیام بخواند. تا نگذارد که نهضت نظام شود؛ میثاق خون مکتوب [متصلب] شود، روح انقلاب بمیرد و شناس دوباره جان گیرند. آری! نشست تا نشستگان را به قیام بخواند. اولین بار که آیت الله طالقانی به مجلس خبرگان وارد شد بر زمین نشست و چون با سؤال روبه رو شده به طنز گفت: «جریمه‌اش هر چه باشد، می‌پردازم!»

□ در مرگ همسر: اعظم طالقانی: یک روز صبح زود جمعه، پدرم پس از این که مدتی در اثر مشکلات انقلاب به منزل نیامده بود، به میان ما آمد و به مادرم گفت «ما الآن مسؤولیت‌هایمان زیاد شده و من نمی‌توانم هر روز به خانه بیایم، بلند شو برویم خانه دختر کوچکم که تا به حال سری به او نزده‌ام.» هر دو با هم رفتند. پس از ساعتی تلفن شد که حال مادرت خوب نیست. با عجله رفتیم و دیدیم که مادر روی زانوی پدر فوت نموده و پدر آهسته اشک میریزد. ما را که دید، مادر را آهسته به زمین گذارد و بلند شد و در حالی که می‌گریست، بازوی مرا گرفت و گفت: «تو که شهید دیدی، چرا گریه می‌کنی؟» پدر سپس گفت: «مادرت شهید است. در کنار شهدا دفنش کنید.»